

بررسی زیبایی‌شناسی مدح و ذم در آیات قرآن (نمونه مورد بررسی: ترجمه مکارم شیرازی)

(تاریخ دریافت: ۹۹/۰۴/۱۷ تاریخ پذیرش: ۹۹/۰۷/۲۰)

فرهاد محمدی نژاد^۱
احمد محمدی نژاد پاشاکی^۲
نجمه محیانی^۳

چکیده

قرآن کریم به جهت ویژگی‌های طبیعی خود، از جمله فصاحت و بلاغت بی‌مانند، سبک و اسلوب ویژه، دل‌نشینی معانی و مفاهیم و کاربرد دقیق کلمات در قالب‌های گوناگون جزء منسجم‌ترین و کامل‌ترین متن و کلام به شمار می‌آید که متشکل از واژگان به‌ظاهر ساده و فصیح ولی دارای بار معنایی ژرف و اهداف نهفته و هدفمند است. هر یک از کلمات و آیات قرآن کریم به منظور هدف خاصی در کنار یکدیگر قرار گرفته‌اند. مدح و ذم یکی از ساختارهای پرکاربرد زبان عربی است. این پژوهش در نظر دارد با استفاده از روش توصیفی-تحلیلی به بررسی انواع و ساختار مختلف «مدح و ذم» به صورت نحوی و بلاغی در آیات قرآن کریم بپردازد. تلاش این پژوهش، آشکارسازی دقیق بسیاری از تعبیرات بلاغی در قالب نحوی است که «مدح و ذم» با تمام کاربردهایش در آن به کار رفته است؛ و در آخر مستندات قرآنی خود را همراه با دلایل بلاغی هر یک از آن‌ها مشخص می‌کند. نتایج حاصل از این پژوهش نشان می‌دهد که «مدح و ذم» با وجود قرار گرفتن در ساختارهای نحوی متفاوت و با وجود ترجمه‌های متفاوت از آن از نظر بلاغت و معنا تنها افاده تفریح و بزرگمایی می‌کند و بهتر است که در ترجمه این افعال از واژه‌هایی که نشان‌دهنده‌ی کثرت هستند استفاده کرد.

واژگان کلیدی: قرآن، مدح و ذم، ساختار نحوی، وجوه زیبایی‌شناسی.

۱- مقدمه

یکی از جنبه‌های اعجاز قرآن کریم، جنبه‌ی بلاغی آن است که این بعد از قرآن در خدمت انتقال پیام و محتوا به مخاطب است و این دلیل برتری قرآن بر کتاب‌های ادیان مختلف

(۱) استادیار گروه معارف دانشگاه پیام نور البرز، ایمیل: a.mohamadi.np@gmail.com

(۲) استادیار مدعو دانشگاه قم، ایمیل: a.mohamadi.np@gmail.com

(۳) دانشجوی دکتری رشته زبان و ادبیات عرب، دانشگاه لرستان، (نویسنده مسئول) ایمیل: mahyaii.92@gmail.com

است. علم بلاغت ابزاری است که کمک می‌کند تا پیام خداوند به بهترین و مؤثرترین شکل ممکن به مخاطبان انتقال یابد. یکی از ساختاری‌هایی که مختص زبان عربی است و در قرآن کاربردهای زیادی دارد. «مدح و ذم» ساختاری نحوی در زبان عربی است که برای بیان مبالغه و تفخیم به کار می‌رود و متشکل از فعل مدح و ذم مانند «نعم» و «بئس» سبب و مخصوص به مدح و ذم هستند؛ مانند: «نعم الرجل زید»؛ «بئس الرجل زید». واژگان و اسالیب زیادی در زبان وجود دارد که بر مدح و ذم دلالت می‌کند، دلالت برخی از آنان به صورت آشکار است؛ چراکه از ابتدای امر به همین منظور وضع شده‌اند و برخی دیگر با قرینه مشخص می‌شود. در مورد دلالت آشکار می‌توان به این موارد اشاره کرد: «أمدح، أثنی، أستحسن و... (برای مدح)، أذم، أهجو، أستقبح و... (برای ذم)» و مثال‌هایی از این قبیل که از آن مشتق می‌شود؛ مانند: «أمدح فی الرجل تجلده، حسن بلائه، أذم فیه یأسه، و فتور عزیمته» (عباس حسن، ۱۹۶۶: ۳، ۳۶۷)

کاربرد «نعم» و «بئس» دو مورد است: یکی اینکه مانند سایر فعل‌ها صرف می‌شوند و مضارع، امر، اسم فاعل و از این قبیل دارند که در این صورت خبر از خوبی و بدی می‌دهند. دیگر اینکه برای انشای مدح و ذم استعمال می‌شوند و به خاطر خروج از اصل خود در این نوع استعمال قابل صرف شدن نیستند و جمله نیز بر مبنای همین کاربرد قرار دارد. (سعد، ۱۹۶۰: ۳-۳۸) بزرگان علم بلاغت و تفسیر اغراض بلاغی مدح و ذم را بیشتر در بعد تفخیم و مبالغه می‌دانند. این پژوهش در نظر دارد با استفاده از روش توصیفی-تحلیلی به بررسی انواع و ساختار مختلف «مدح و ذم» به صورت نحوی و بلاغی در آیات قرآن کریم بپردازد. نتایج حاصل از این پژوهش نشان می‌دهد که «مدح و ذم» با وجود قرار گرفتن در ساختارهای نحوی متفاوت و با وجود ترجمه‌های متفاوت از آن از نظر بلاغت و معنا تنها افاده تفخیم و بزرگنمایی می‌کند و بهتر است که در ترجمه این افعال از واژه‌های نشان‌دهنده‌ی کثرت استفاده شود.

بیان اعجاز آیات قرآن از دیرباز تاکنون مورد توجه افراد زیادی قرار گرفته است. با توجه به بررسی‌های انجام‌شده پیرامون «مدح و ذم» می‌توان به موارد زیر اشاره کرد:

- پایان‌نامه‌ای تحت عنوان «اسالیب مدح و ذم در قرآن» (۱۳۷۸) در مقطع کارشناسی ارشد دانشگاه فردوسی مشهد نوشته‌ی فاطمه درانی آباد

- پایان‌نامه‌ای تحت عنوان «بررسی مدح و ذم در قرآن و اسالیب آن دو» (۱۳۸۰) در مقطع کارشناسی ارشد دانشگاه تربیت مدرس نوشته‌ی زهرا راحمی و حامد صدقی

حاصل پژوهش این دو پایان‌نامه بررسی ساختار این اسلوب در قرآن کریم است.

- مقاله‌ای تحت عنوان «شیوه مترجمان قرآن کریم در برگردان ساختار مدح و ذم به فارسی» (۱۳۹۳) نوشته‌ی علی صابری و معصومه فروزان که به بررسی تطبیقی ساختار

«مدح و ذم» در زبان عربی و فارسی در غالب ترجمه پرداختند. سعی نگارندگان این پژوهش این است که ساختارهای بلاغی و اعجاز «مدح و ذم» را در آیات قرآن نشان دهند. تحقیق حاضر در نظر دارد به سؤالات زیر پاسخ گوید:

- آیا تغییر در ساختار نحوی افعال «مدح و ذم» باعث تغییر در معنا می‌شود؟
- آیا می‌توان معادل مناسبی در ترجمه افعال «مدح و ذم» در نظر گرفت؟

۲- مبانی نظری پژوهش

۱-۲- تعریف مدح و ذم

«مدح و ذم» ساختاری نحوی در زبان عربی است که برای بیان مبالغه و تفخیم به کار می‌رود که متشکل از فعل «مدح و ذم» مانند «نعم» و «بئس» سبب و مخصوص به «مدح و ذم» است. (غلابینی، ۲۰۰۷: ۱۱۰)

۲-۲- شرایط نعم و بئس

«نعم و بئس» فعل ماضی هستند که برای انشای «مدح و ذم» به کار می‌روند و بعد از آن‌ها دو کلمه مرفوع می‌آید: اولی فاعل آن و دومی مخصوص «مدح و ذم» محسوب می‌شود. (الانطاکی، ۱۳۸۴: ۳۳۷) در «نعم و بئس» چهار کلمه (یا حالت) یافت می‌شود:

۱- «نعم، بئس» به کسره سپس به سکون؛ که این مورد فصیح‌تر است و لغت قرآن محسوب می‌شود.

۲- «نعم، بئس» به کسره اولی و دومی؛ متنها بعد از «نعم» باید «ما» بیاید، مانند سخن خداوند متعال: ﴿إِنَّ اللَّهَ نِعْمًا بِعِبَادِهِ﴾ (نسا/۵۸)

۳- «نعم، بئس» به فتحه سپس سکون.

۴- «نعم، بئس» به فتحه سپس کسره، که اصل نیز همین است. (همان: ۷۷)

۲-۳- استدلال بصری‌ها

نحویان در این زمینه که آیا «نعم و بئس» فعل هستند یا اسم اختلاف نظر دارند؛ بصری‌ها معتقدند که هر دو آن‌ها ماضی بوده ولی قابل صرف شدن نیستند و در این حالت به سه اصل استدلال کرده‌اند:

همانند سایر افعال ضمیر به آن‌ها متصل می‌شود؛ چنانچه می‌گویند «قاما و قاموا، نعما رجلین، نعموا رجال» هم بکار می‌برند.

همانند سایر افعال که تاء می‌گیرند؛ تاء ساکن نشانه مؤنث (که هیچ عربی آن را به‌عنوان وقف نمی‌شناسد) به آن دو متصل می‌شود.

مانند افعال ماضی مبنی بر فتح هستند و اگر اسم باشند (به غیر از عله) مبنی بر فتح نمی‌شوند.

۲-۴- استدلال کوفی‌ها

کوفی‌ها معتقدند که آن دو اسم بوده و بر پنج وجه استدلال می‌آورند:

۱- به این دلیل اسم هستند که حرف جر بر سر آن‌ها می‌آید و حرف جر نیز مخصوص اسم است. حسان بن ثابت می‌سراید:

ألسـت بنعم الجار یؤلف بیتـه کذی العرف ذامال کثیر و معدما

از برخی اعراب روایت شده که وی مولودی را بشارت می‌دهد آنگاه گفته شده: «والله ما هی بنعم المولودۀ، نُصرتُها بکاء، و برّها سرقة.» از برخی روایت شده که وی گفته است: «نعم السیر علی بئس العیر». به این دلیل که حرف جر مخصوص اسم است، بر این امر دلالت دارد که نعم و بئس هر دو اسم هستند.

۲- عرب‌ها می‌گویند: «یا نعم المولی و یا نعم النصیر»؛ لذا ندا قرار دادن «نعم» از سوی آنان بر این امر دلالت دارد که آن‌ها اسم هستند چراکه ندا از ویژگی اسم است.

۳- دلیل فعل نبودن «نعم و بئس» این است که برخلاف سایر افعال مقرون به زمان نیستند.

۴- صرف نمی‌شوند؛ که اگر فعل بودند صرف می‌شدند، چراکه صرف شدن از مختصات فعل است.

۵- عرب‌ها می‌گویند: «نعم الرجل زید» در صورتی که در افعال چیزی بر وزن «فعلیل» وجود ندارد، لذا این امر دلیلی بر صحت ادعای ماست. (سعید انباری، ۲۰۰۴: ۱۰۴ و ۱۰۵)

اعتقاد بصری‌ها درست بوده ولی استدلال کوفی‌ها آنجا که می‌گویند: «نعم و بئس» به خاطر پذیرفتن حرف جر اسم محسوب می‌شوند نادرست است؛ چراکه حرف جر در تقدیر حکایت بر سر فعل هم می‌آید و اینکه می‌گویند: عرب‌ها از «یا نعم المولی و یا نعم النصیر» استفاده می‌کنند و ندا از ویژگی اسم است؛ باید گفت اسم علم محذوف ندا واقع شده است و در تقدیر این‌گونه است: «یا الله نعم المولی و نعم النصیر انت»

در مورد اعتقاد آنان به عدم اقتران آن دو به زمان و صرف نشدن باید گفت که فقط زمان گذشته و آینده در مورد آن دو ناشدنی است و صرف نمی‌شوند چرا که «نعم» موضوعی است برای رسیدن به «ذم» لذا دلالت آن دو بر زمان به حال محدود می‌شود.

و اما در مورد اعتقاد آن‌ها بر اینکه از عرب شنیده شده: «نعم الرجل زید» باید گفت که این مورد یک عبارت نادر و کمیاب است که فقط قُطرب از آن استفاده کرده است، که اگر صحیح هم باشد، دلیلی برای آن وجود ندارد، زیرا این یاء از اشباع کسره ناشی شده است چون اصل «نعم» با فتح نون و کسر عین «نعم» است که کسره اشباع شده و از یاء نشأت

گرفته است و این موارد در سخن اعراب به وفور یافت می‌شود. (همان، ۲۰۰۴: ۰۷ و ۱۰۸) سیوطی از این عصفور روایت کرده است: در فعل بودن آن دو کسی اختلافی ندارد و تنها اختلاف در اسناد آن دو به فاعل بعد از خودشان است، که بصری‌ها معتقدند «نعم الرجل، بئس الرجل» دو جمله فعلیه هستند و کسایمی می‌گویند: مانند «تأبط شرا» دو اسم نقل شده‌اند؛ به نقل از اصل آن دو که به نام مدح و ذم خوانده می‌شوند. (سیوطی، ۱۳۸۹: ۲۶۲)

۲-۵- ساختار فعل

تمام فعل‌های ثلاثی می‌توانند بر وزن «فَعَلٌ» و در معنای مدح و ذم بیایند چه مطابق این اصل باشد و چه به این نیت، دچار تغییر شوند؛ که در این هنگام جمله از چیزی تشکیل می‌شود که جمله «نعم، بئس» ساخته شده است: «حُبْتُ الْمَرْأَةَ حَمَالَةَ الْحَطْبِ / قَبِحَ الرَّجُلُ ابْوَالْهَبِ». (عید، ۲۰۰۵: ۳۳۳)

تمام فعل‌های ثلاثی و فعل‌های مناسب اسلوب تعجب در جایگاه ساختار افعال مدح و ذم قرار می‌گیرند، مثل «ظرف، شرف، فهم و ضرب»؛ لذا گفته شده «شَرُفَ الرَّجُلُ زَيْدًا»، «حُبْتُ الرَّجُلَ بَكْرًا» (الفضلی، ۲۰۱۳: ۲۰۰۸) فعل‌های معمولی و عادی دیگر وقتی معنای مدح و ذم می‌دهند که دو شرط زیر را دارا باشند:

شرط اول: بر وزن «فَعَلٌ» باشد. شرط دوم: ثلاثی، تام، مثبت، متصرف و مبنی باشد، صفت مشابه آن بر وزن افعال نباشد و معنای تفاوت و اختلاف در آن باشد. مجموع این شرایط اسلوب تعجب را می‌سازد. (سعد الدین ۲۰۰۸: ۳۲) یقیناً مثال‌هایی از قبیل: «کرم زید»، «شرف عمر» در معنای مدح خود مفهوم تعجب نیز دارند؛ مانند «ما أشرف» و همانند آن «شرف به». (مبرد، ۱۹۹۹: ۴۴۲، ۲)

غیر از این، تصریح شده که جایز نیست «علم، جهل، سمع» به فعلی تبدیل شود که عین الفعل آن مضموم باشد، زیرا عرب‌ها وقتی از این فعل‌ها استفاده می‌کنند عین الفعل آن‌ها به صورت کسره دار باقی می‌ماند و به ضمه تبدیل نمی‌شود. لذا جایز نیست آن‌ها را تغییر داد، بلکه آن را همان‌گونه که آنان به حال خود گذاشته‌اند رها کرده و و این‌گونه گفته می‌شود: «علم الرجل زید»، «جهل الرجل عمرو»، «سمع الرجل بکر». (ابن عقیل، ۱۳۸۴: ۱۸۵)

۲-۶- شرایط فاعل نعم و بئس

فاعل «نعم و بئس» را در سه دسته‌بندی قرار می‌دهند:

۱- محلی باشد (محلًا مرفوع به الف و لام) مثل: «نعم الرجل زید» و سخن خداوند متعال: ﴿نَعْمَ الْمَوْلَىٰ وَنَعْمَ النَّصِيرُ﴾ (انفال/ ۴۰) که بر سر این «لام» اختلاف نظر وجود دارد. قومی می‌گویند: حقیقتاً «لام جنس» است، لذا به خاطر «زید» تمام جنس مرد ستوده می‌شود آنگاه «زید» با این بیان متمایز می‌شود، در واقع «زید» را دو بار مورد مدح و ستایش قرار می‌دهد.

گفته شده: «لام» مجازاً برای جنس است، گویا از روی مبالغه تمام جنس «زید» را مدنظر گرفته‌ای. همچنین گفته شده لام عهد است. (ابن عقیل، ۱۳۸۴: ۱۵۱) یقیناً منظور کسی که گفته «لام عهد» است، لام عهد ذهنی بوده نه لام معروف و شناخته شده در خارج. این عهد ذهنی به اعتبار وجود خارجی، مبهم است. (ابی الفداء، ۲۰۰۵: ۲، ۵۲) نقش «زید» در «نعم الرجل زید» مبتدا بوده و جمله قبلش خبر است، رابط میان آن دو، عمومیت الف و لام است. (ابن هشام و عبدالحمید، ۲۰۰۱: ۲۰۸)

۲- فاعل مضاف به چیزی باشد که «ال» نداشته باشد مانند: «نعم عقبی الکراما» و مثل سخن باری تعالی ﴿وَلَنِعَمَ دَارُ الْمُتَّقِينَ﴾ (نحل/۳۰)

۳- فاعل مستتر باشد و نکره بعد از خود را به عنوان تمیز و منصوب تفسیر کند، مانند: «نعم قوماً معشره» لذا در «نعم» ضمیر مستتری هست که «قوماً» آن را تفسیر می‌کند و «معشره» مبتدا محسوب می‌شود. برخی بر این باورند که «معشره» مرفوع به «نعم» و فاعل است نه ضمیر. برخی هم معتقدند «قوماً» حال است. (ابن عقیل، ۱۳۸۴: ۱۵۱)

نعم قوما معشره			
تقطیع	نعم	قوما	معشره
روش ۱	فعل و فاعل	تمیز	مبتدا
روش ۲	فعل	---	فاعل
روش ۳	---	حال	---

۲-۷- مخصوص مدح و ذم

بعد از «نعم و بئس» و فاعل آن دو اسم مرفوعی می‌آید که مخصوص «مدح و ذم» نامیده می‌شود. نحویان مخصوص را متأخر از جمله «مدح و ذم» می‌دانند و زمانی بر «نعم و بئس» مقدم می‌شود که مبنی باشد. این موضوع معنوی نشان می‌دهد که تأخیر آن برتری دارد، چراکه مخاطب را وادار می‌کند «مدح و ذم» را در قالب عمومیت و ابهام بپذیرد لذا بیان آن در این زمان پرده از ابهام مخاطب برمی‌دارد و بیان بعد از ابهام بیشتر از بیان مستقیم در جان آدمی تأثیر می‌گذارد. (الحمصی، ۲۰۰۳: ۳۴۶)

نشانه مخصوص این است که بتواند در جای مبتدا بنشیند و فعل و فاعل به عنوان خبر باشند، مثل «نعم الرجل زید، بئس الرجل عمر، نعم غلام القوم زید، بئس غلام القوم عمرو، نعم رجلاً زید، بئس رجلاً عمرو» که در دو حالت نقش می‌پذیرد: اول: مبتدا باشد و جمله قبل از آن خبرش. دوم: خبر برای مبتدای واجب الحذف باشد که در تقدیر اینگونه است: «هو زید و هو عمر» یعنی الممدوح زید و المذموم عمرو. عده‌ای قسم دوم را ممتنع و اولی را واجب دانسته‌اند. (ابن عقیل، ۱۳۸۴: ۱۵۶)

ابن هشام در المغنی گفته: «زید نعم الرجل» که زید به عنوان مبتدا (در ابتدا) قرار می‌گیرد. و در مورد «نعماً لرجل زید» نیز همین گفته شده که دارای قرینه‌ای عمومی است و یا مبتدا به معنای آن باز می‌گردد که این امر برخلاف «الف و لام» جنس یا «لام» عهدیه است. گفته شده: جایز است خبر برای ابتدای واجب الحذف باشد یعنی «زید الممدوح» و پاسخ داده شده که چیزی سدمسداً آن نیست. (ابن هشام، ۱۹۷۹: ۷۲۴)

اسم مخصوص افعال مدح و ذم می‌بایست شرایطی داشته باشد:

- ۱- اسم علم باشد: «نعم المجتهد خالد - بئس الكسول زید»
- ۲- اسم معرفه به ال باشد: «نعم القول الصدق - بئس القول الكذب»
- ۳- اسم مضاف به چیزی که مقرون به ال باشد: «نعم الحق حق الوطن - بئس الحياة حياة الذل»
- ۴- نکره موصوفه باشد: «نعم المال مال تكسبه بعرق الجبين - بئس المال مال تكسبه بالسرقة»
- ۵- نواسخ پیش از مخصوص بیایند: «نعم الرجل كان سعيد - بئس الشاب كان زید» (مطرجی، ۲۰۰۰: ۴۵۸)

۲-۸- نقش «ما» در نعماً و بئسماً

«ما» بعد از «نعم» و «بئس» واقع می‌شود و گفته می‌شود: «نعم ما نعماً»، «بئس ما» مانند سخن خداوند متعال: ﴿إِن تَبَدُّوا الصَّدَقَاتِ فَنَعْمًا هِيَ﴾ (بقره/۲۷۱) و این سخن باری تعالی: ﴿بئسما اشتروا به انفسهم﴾ (بقره/۹۰) که در این «ما» اختلاف است.

اما نظر نحویان در مورد آن، برخی می‌گویند: مای کافه و بازدارنده از عمل «بئس» است و به خاطر آن از فاعل بی‌نیاز است، برخی دیگر گفته‌اند: «ما» اسم نکره منصوب و تمیز بوده و فاعل بئس مستتر است، عده‌ای هم معتقدند: «ما» در موضع رفع قرار دارد. (الثمانینی، ۲۰۰۲: ۵۶۳)

عباس حسن گفته: وقتی کلمه «ما» بعد از «نعم» یا «بئس» بیاید؛ جایز است اعراب‌های بسیاری بگیرد که مشهورترین آن‌ها عبارتند از:

۱- وقتی اسم مفرد به دنبال آن بیاید مثل «الزراعة نعم الحرفة»؛ یا نکره تامه فاعل است یا نکره تامه تمیز است که در این صورت فاعل «نعم و بئس» ضمیری مستتر است که به این تمیز باز می‌گردد و کلمه مفرد بعد از آن خبر برای ابتدای محذوف و یا مبتدا و جمله قبلش خبر آن محسوب می‌شود. (در بخش نقش مخصوص ذکر خواهد شد)

۲- وقتی بعد از آن جمله فعلیه بیاید مثل «نعم ما يقول العقلاء/ بئس ما يقول السفهاء» یا نکره ناقصه بعنوان تمیز بوده و فاعل ضمیر مستتری است که به آن باز می‌گردد و جمله بعد از آن صفتش محسوب می‌شود، یا معرفه ناقصه بعنوان فاعل بوده و جمله بعد از آن صله محسوب می‌گردد.

۳- وقتی تنها بیاید و بعد از آن چیزی نیاید مثل «الریاضة نعما، و الاسراف فیها بسما» نقش نکره تامه یا فاعلی است یا تمییز که فاعل، ضمیر مستتری می باشد که به «ما» باز می گردد.

۲-۹- تمییز افعال مدح و ذم

تمییز افعال مدح و ذم، به کلمه ای گفته می شود که معنایی افزون بر معنای فاعل افاده کند و باید شرایط ذیل را داشته باشد:

- ۱- متأخر باشد، مثل: «نعم الشاعر زهیر» لذا نمی گویند: «شاعراً نعم زهیر»
- ۲- بر مخصوص «مدح و ذم» مقدم باشد، مثل: «نعم قائداً خالد» که به ندرت متأخر از مخصوص می آید: «مثل: نعم خالد قائداً»
- ۳- در عدد (مفرد، مثنی، جمع) و در جنس (مذکر و مؤنث) با مخصوص مطابقت داشته باشد؛ مانند «نعم رجلاً خالد، نعم رجلین خالد و أخوه، نعم رجلاً أنتم، نعمت فتاة جميلة، نعمت مناضلتین خولة و جميلة»

۴- جایز است با حرف جرّ زاید مجرور شود، در نتیجه لفظاً مجرور و محلاً منصوب است؛ مانند «نعم المرء من رجل» (أحمد قاسم، ۲۰۰۲: ۷۸)

۵- قابلیت پذیرفتن الف و لام را داشته باشد، زیرا تمییز از فاعل مقرون به ال ساخته شده است و همانگونه که گفته شد؛ اگر بگویی: «نعم رجلاً زهیر» در واقع همان «نعم الرجل زهیر» بوده است، اما اگر «الف و لام» نپذیرفت مانند «مثل، آی، غیر و أفعل» که در معنای تفضیل در این باب نمی گنجد.

وقتی از أفعل معنای تفضیل اراده شود در این ردیف قرار نمی گیرد. لذا گفته نمی شود «نعم أكرم منك خالد» و نیز نمی گویند: «نعم أفضل رجل علی...» زیرا در این هنگام اگر بخواهند آن را به فاعل تبدیل کنند «الف و لام» نمی پذیرد؛ اما اگر در معنای تفضیل استعمال نشود این تعبیر در مورد آن جایز است مثل: «نعم أعلم زهیر» یعنی «نعم عالماً زهیر» چون در این حالت می تواند به درستی «ال» بگیرد؛ لذا می گویند: «نعم أعلم زهیر»

۱- اگر فاعل این افعال ضمیری باشد که به آن بازگردد حذف آن جایز نیست؛ اما به صورت نادر حذف می شود، مانند: «إن قلت كذا فيها و نعمت» یعنی «نعمت فعلة فعلتك» و از جمله است این حدیث: «من توضع يوم الجمعة فيها و نعمت» یعنی «فبالسنة أخذ، و نعمت سنة الوضوء»

۲- ولی اگر فاعلش اسم ظاهر باشد، جمله نیازی به ذکر تمییز ندارد مانند «نعم الرجل علی» چرا که تمییز تنها به منظور زدودن ابهام است نه ابهام فاعل ظاهر. (غلابینی، ۲۰۰۷: ۸۳)

۳- تطبیق در آیات قرآن

در این قسمت ساختارهای نحوی که فعل «نعم و بئس»، فاعل آن و اسم بعد از آن قرار گرفته‌اند در چارچوب آیات قرآن با توجه به ترجمه استاد مکارم شیرازی تحلیل می‌شوند.

۳-۱- شواهد فاعل معرفه به ال

یکی از انواع فاعل در افعال مدح و ذم، فاعلی بود که معرف به «ال» باشد. که بر سر این «لام» اختلاف نظر وجود دارد. قومی می‌گویند: حقیقتاً «لام جنس» است، و برخی می‌گویند «لام» مجزاً برای جنس است، و همچنین گفته شده لام عهد است. مانند آیات زیر:

۱- ﴿وَ إِذْ قَالَ اِبْرَاهِيمُ رَبِّ اجْعَلْ هَذَا بَلَدًا آمِنًا وَ ارْزُقْ اَهْلَهُ مِنَ الثَّمَرَاتِ مَنْ اَمَنَ مِنْهُمْ بِاللّٰهِ وَ الْيَوْمِ الْاٰخِرِ قَالَ وَ مَنْ كَفَرَ فَاَمْعُهُ قَلِيْلًا ثُمَّ اَضْرَبُوْهُ اِلَى عَذَابِ النَّارِ وَ بئسَ الْمَصِيْرُ ﴿البقره/۱۲۶﴾؛ «(به یاد آورید) هنگامی را که ابراهیم عرض کرد: «پروردگارا! این سرزمین را شهر امنی قرار ده! و اهل آن را - آن‌ها که به خدا و روز بازپسین، ایمان آورده‌اند- از ثمرات (گوناگون)، روزی ده!» (گفت:): «ما دعای تو را اجابت کردیم و مؤمنان را از انواع برکات، بهره مند ساختیم. (اما به آن‌ها که کافر شدند، بهره کمی خواهیم داد سپس آن‌ها را به عذاب آتش می‌کشانیم و چه بد سرانجامی دارند.» (ترجمه مکارم شیرازی)

غرض بلاغی در این آیه از فعل «بئس» نشان از تفخیم و بزرگنمایی آتش جهنم است و مترجم برای نشان دادن تفخیم و بزرگنمایی از واژه «چه» استفاده کرده است.

۲- ﴿الَّذِيْنَ قَالَ لَهُمُ النَّاسُ اِنَّ النَّاسَ قَدْ جَمَعُوْا لَكُمْ فَاخْشَوْهُمْ فَزَادَهُمْ اِيْمَانًا وَ قَالُوْا حَسْبُنَا اللّٰهُ وَ نِعْمَ الْوَكِيْلُ ﴿آل عمران/۱۷۳﴾؛ «اینها کسانی بودند که (بعضی از) مردم، به آنان گفتند: «مردم [لشکر دشمن] برای (حمله به) شما اجتماع کرده‌اند از آن‌ها بترسید!» اما این سخن، بر ایمانشان افزود و گفتند: «خدا ما را کافی است و او بهترین حامی ماست» (ترجمه مکارم شیرازی)

غرض بلاغی در این آیه از فعل «نعم» تفخیم و بزرگنمایی حمایت الهی از بندگانش است. اگر چه در اینجا فعل به صورت «بهترین» صفت تفضیلی ترجمه شده است.

۳- ﴿وَ اِنْ تَوَلَّوْا فَاَعْلَمُوْا اَنَّ اللّٰهَ مَوْلَاكُمْ نِعْمَ الْمَوْلٰى وَ نِعْمَ النَّصِيْرُ ﴿أنفال/۴۰﴾؛ «و اگر سرپیچی کنند، بدانید (ضرری به شما نمی‌رسانند) خداوند سرپرست شماست! چه سرپرست خوبی! و چه یاور خوبی» (ترجمه مکارم شیرازی)

غرض بلاغی در این آیه از فعل «نعم» تفخیم و بزرگنمایی خداوند به عنوان بهترین حامی است. اگر چه در اینجا برای بزرگنمایی فعل از واژه «چه» استفاده کرده است.

۴- ﴿جَهَنَّمَ يَصْلُوْنَهَا وَ بئسَ الْقَرَارُ ﴿ابراهیم/۲۹﴾؛ «(سرای نیستی و نابودی، همان) جهنم است که آن‌ها در آتش آن وارد می‌شوند و بد قرارگاهی است!» (ترجمه مکارم شیرازی)

سال سوم
شماره اول
پیاپی: ۵
پاییز و زمستان
۱۳۹۸

غرض بلاغی «بئس» در اینجا بزرگنمایی جایگاه دوزخ است. هر چند مترجم از علامت «!» و همچنین از ترکیب صفت و اسم برای تفضیح را استفاده کرده‌اند.

۵- ﴿أُولَئِكَ لَهُمْ جَنَّاتٌ عَدْنٌ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ يُحَلَّوْنَ فِيهَا مِنْ أَسَاوِرَ مِنْ ذَهَبٍ وَ يَلْبَسُونَ ثِيَابًا خُضْرًا مِنْ سُنْدُسٍ وَإِسْتَبْرَقٍ مُتَّكِنِينَ فِيهَا عَلَى الْأَرَائِكِ نِعْمَ الثَّوَابُ وَ حَسُنَتْ مُرْتَفَقًا﴾ (کهف/۳۱)؛ «آن‌ها کسانی هستند که بهشت جاودان برای آنان است؛ باغ‌هایی از بهشت که نهرها از زیر درختان و قصرهایش جاری است. در آنجا با دستبندهایی از طلا آراسته می‌شوند و لباس‌هایی (فاخر) به رنگ سبز، از حریر نازک و ضخیم، دربر می‌کنند در حالی که بر تخت‌ها تکیه کرده‌اند. چه پاداش خوبی و چه جمع نیکویی!» (ترجمه مکارم شیرازی)

غرض بلاغی «نعم» در اینجا بزرگنمایی جایگاه بهشت برای مؤمنان است. هر چند مترجم از کلمه «چه» و علامت «!» استفاده کرده است تا بتواند تفضیح را نشان دهد.

۶- ﴿وَ جَاهِدُوا فِي اللَّهِ حَقَّ جِهَادِهِ هُوَ اجْتَبَاكُمْ وَ مَا جَعَلَ عَلَيْكُمْ فِي الدِّينِ مِنْ حَرَجٍ مَلَّةَ أَبِيكُمْ إِبْرَاهِيمَ هُوَ سَمَّاكُمُ الْمُسْلِمِينَ مِنْ قَبْلُ وَ فِي هَذَا لِيُكُونَ الرَّسُولُ شَهِيداً عَلَيْكُمْ وَ تَكُونُوا شُهَدَاءَ عَلَى النَّاسِ فَأَقِيمُوا الصَّلَاةَ وَ آتُوا الزَّكَاةَ وَ اعْتَصِمُوا بِاللَّهِ هُوَ مَوْلَاكُمْ فَنِعْمَ الْمَوْلَى وَ نِعْمَ النَّصِيرُ﴾ (حج/۷۸)؛ «و در راه خدا جهاد کنید، و حق جهادش را ادا نمایید! او شما را برگزید، و در دین (اسلام) کار سنگین و سختی بر شما قرار ندارد. از آیین پدرتان ابراهیم پیروی کنید خداوند شما را در کتاب‌های پیشین و در این کتاب آسمانی «مسلمان» نامید، تا پیامبر گواه بر شما باشد و شما گواهان بر مردم! پس نماز را برپا دارید و زکات را بدهید و به خدا تمسک جوید که او مولا و سرپرست شماست! چه مولای خوب، و چه یاور شایسته‌ای!» (ترجمه مکارم شیرازی)

غرض بلاغی «نعم» در اینجا بزرگنمایی و تفضیح مقام همراهی و تمسک جستن به خداست. هر چند مترجم از کلمه «چه» و علامت «!» استفاده کرده است تا بتواند تفضیح را نشان دهد.

۳-۲- شواهد فاعل مضاف به «ال»

گاهی فاعل افعال مدح و ذم معرف به «ال» نمی‌آید و به اسم «ال» دار اضافه می‌شود تا حکم معرفه را بگیرد، مانند نمونه‌های زیر:

۱- ﴿أُولَئِكَ جَزَاؤُهُمْ مَغْفِرَةٌ مِنْ رَبِّهِمْ وَ جَنَّاتٌ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ خَالِدِينَ فِيهَا وَ نِعْمَ أَجْرُ الْعَامِلِينَ﴾ (آل عمران/۱۳۲)؛ «آن‌ها پاداششان آمرزش پروردگار، و بهشت‌هایی است که از زیر درختانش، نهرها جاری است جاودانه در آن می‌مانند چه نیکو است پاداش اهل عمل!» (ترجمه مکارم شیرازی)

غرض بلاغی «نعم» در اینجا بزرگنمایی و تفضیح مقام جایگاه مؤمنان در بهشت است.

هرچند مترجم از کلمه «چه» و علامت (!) و ترکیب اضافی استفاده کرده است تا بتواند تفخیم را نشان دهد.

۲- ﴿مَثَلُ الَّذِينَ حُمِلُوا التَّوْرَةَ ثُمَّ لَمْ يَحْمِلُوهَا كَمَثَلِ الْحِمَارِ يَحْمِلُ أَسْفَارًا بِئْسَ مَثَلُ الْقَوْمِ الَّذِينَ كَذَبُوا بِآيَاتِ اللَّهِ وَ اللَّهِ لَا يَهْدِي الْقَوْمَ الظَّالِمِينَ﴾ (جمعه/۵)؛ «کسانی که مکلف به تورات شدند ولی حق آن را ادا نکردند، مانند دراز گوش‌های هستند که کتاب‌هایی حمل می‌کند، (آن را بر دوش می‌کشد؛ اما چیزی از آن نمی‌فهمد!) گروهی که آیات خدا را انکار کردند مثال بدی دارند، و خداوند قوم ستمگر را هدایت نمی‌کند!» (ترجمه مکارم شیرازی)

غرض بلاغی «بئس» در اینجا بزرگنمایی عالمان بی عمل است. هرچند مترجم از علامت (!) استفاده کرده است تا بتواند تفخیم را نشان دهد.

۳-۳- شواهد فاعل اسم موصول

گاهی فاعل افعال مدح و ذم اسم موصول است مانند نمونه‌های زیر:

۱- ﴿إِنَّ اللَّهَ يَأْمُرُكُمْ أَنْ تُؤَدُّوا الْأَمَانَاتِ إِلَىٰ أَهْلِهَا وَإِذَا حَكَمْتُمْ بَيْنَ النَّاسِ أَنْ تَحْكُمُوا بِالْعَدْلِ إِنَّ اللَّهَ نِعِمَّا يَعِظُكُمْ بِهِ إِنَّ اللَّهَ كَانَ مِعِيًا بَصِيرًا﴾ (نساء/۵۸)؛ «خداوند به شما فرمان می‌دهد که امانت‌ها را به صاحبانش بدهید! و هنگامی که میان مردم داوری می‌کنید، به عدالت داوری کنید! خداوند، اندرزهای خوبی به شما می‌دهد! خداوند، شنوا و بیناست» (ترجمه مکارم شیرازی)

غرض بلاغی «نعما» در اینجا بزرگنمایی عدالت و داوری استفاده شده است. هرچند مترجم از ترکیب وصفی «اندرزهای خوبی» و علامت (!) استفاده کرده است تا بتواند تفخیم را نشان دهد.

۲- ﴿إِنْ تُبْدُوا الصَّدَقَاتِ فَنِعِمَّا هِيَ وَإِنْ تُخْفُوهَا وَتُؤْتُوهَا الْفُقَرَاءَ فَهُوَ خَيْرٌ لَكُمْ وَيُكَفِّرْ عَنْكُمْ مِنْ سَيِّئَاتِكُمْ وَاللَّهُ بِمَا تَعْمَلُونَ خَبِيرٌ﴾ (بقره/۲۷۱)؛ «اگر انفاق‌ها را آشکار کنید، خوب است! و اگر آن‌ها را مخفی ساخته و به نیازمندان بدهید، برای شما بهتر است! و قسمتی از گناهان شما را می‌پوشاند. (و در پرتوی بخشش در راه خدا، بخشوده خواهید شد) و خداوند به آنچه انجام می‌دهید، آگاه است.» (ترجمه مکارم شیرازی)

غرض بلاغی «نعما» در اینجا بزرگنمایی انفال و کمک است. هرچند مترجم از علامت (!) استفاده کرده است تا بتواند تفخیم را نشان دهد.

۳- ﴿وَلَوْ أَنَّهُمْ أَقَامُوا التَّوْرَةَ وَالْإِنْجِيلَ وَ مَا أُنزِلَ إِلَيْهِمْ مِنْ رَبِّهِمْ لَأَكَلُوا مِنْ فَوْقِهِمْ وَمِنْ تَحْتِ أَرْجُلِهِمْ مِنْهُمْ أُمَّةٌ مُقْتَصِدَةٌ وَكَثِيرٌ مِنْهُمْ سَاءٌ مَا يَعْمَلُونَ﴾ (مائده/۶۶)؛ «و اگر آنان، تورات و انجیل و آنچه را از سوی پروردگارشان بر آن‌ها نازل شده (قرآن) برپا دارند، از آسمان و زمین، روزی خواهند خورد جمعی از آن‌ها، معتدل و میانه‌رو هستند، ولی بیشترشان اعمال بدی انجام می‌دهند.» (ترجمه مکارم شیرازی)

غرض بلاغی «ساء» در اینجا بزرگنمایی جایگاه دوزخ برای کافران است. هر چند مترجم از ترکیب وصفی «اعمال بد» استفاده کرده است تا بتواند تفخیم را نشان دهد.

۴- ﴿وَلَمَّا رَجَعَ مُوسَىٰ إِلَىٰ قَوْمِهِ غَضْبَانَ أَسِفًا قَالَ بِئْسَمَا خَلَفْتُمُونِي مِنْ بَعْدِي أَعْجَلْتُمُ أَمْرَ رَبِّكُمْ وَأَلْقَيْتُمُ الْأَوْحَاءَ وَأَخَذْتُمْ بِرَأْسِ أَخِيهِ يَجُرُّهُ إِلَيْهِ قَالَ ابْنَ أُمَّ إِنَّ الْقَوْمَ اسْتَضَعُّوْنِي وَكَادُوا يَقْتُلُونَنِي فَلَا تُشْمِتْ بِيَ الْأَعْدَاءَ وَلَا تَجْعَلْنِي مَعَ الْقَوْمِ الظَّالِمِينَ﴾ (اعراف/۱۵۰)؛ «و هنگامی که موسی خشمگین و اندوهناک به سوی قوم خود بازگشت، گفت: «پس از من، بد جانشینانی برایم بودید (و آیین مرا ضایع کردید)! آیا در مورد فرمان پروردگارتان (و تمديد مدت ميعاد او)، عجله نمودید (و زود قضاوت کردید؟!))» سپس الواح را افکند، و سر برادر خود را گرفت (و با عصبانیت) به سوی خود کشید او گفت: «فرزند مادرم! این گروه، مرا در فشار گذاردند و ناتوان کردند و نزدیک بود مرا بکشند، پس کاری نکن که دشمنان مرا شماتت کنند و مرا با گروه ستمکاران قرار مده!» (ترجمه مکارم شیرازی)

غرض بلاغی «بئس» در اینجا بزرگنمایی اظهار خشمگینی از جانشینانش است. هر چند مترجم از ترکیب وصفی مقلوب «بد جانشینانی» استفاده کرده است تا بتواند تفخیم را نشان دهد.

۵- ﴿بِئْسَمَا اشْتَرَوْا بِهِ أَنْفُسَهُمْ أَنْ يَكْفُرُوا بِمَا أَنْزَلَ اللَّهُ بَغْيًا أَنْ يَنْزِلَ اللَّهُ مِنْ فَضْلِهِ عَلَيَّ مَنْ يَشَاءُ مِنْ عِبَادِهِ فَبَأَوْ بِغَضَبٍ عَلَىٰ غَضَبٍ وَلِلْكَافِرِينَ عَذَابٌ مُهِينٌ﴾ (بقره/۹۰)؛ «ولی آن‌ها در مقابل بهای بدی، خود را فروختند که به ناروا، به آیاتی که خدا فرستاده بود، کافر شدند و معترض بودند، چرا خداوند به فضل خویش، بر هر کس از بندگانش بخواهد، آیات خود را نازل می‌کند؟! از این رو به خشمی بعد از خشمی (از سوی خدا) گرفتار شدند و برای کافران مجازاتی خوارکننده است.» (ترجمه مکارم شیرازی)

غرض بلاغی «بئس» در اینجا بزرگنمایی انتخاب غلط کافران و اینکه خودشان را به بهای اندک می‌فروختند است. هر چند مترجم از ترکیب وصفی «بهای بد» استفاده کرده است تا بتواند تفخیم را نشان دهد.

۶- ﴿أَعَدَّ اللَّهُ لَهُمْ عَذَابًا شَدِيدًا إِنَّهُمْ سَاءَ مَا كَانُوا يَعْمَلُونَ﴾ (مجادله/۱۵)؛ «خداوند عذاب شدیدی برای آنان فراهم ساخته، چرا که اعمال بدی انجام می‌دادند!» (ترجمه مکارم شیرازی)

غرض بلاغی «ساء» در اینجا بزرگنمایی اعمال عذاب سهمگین خداوند در برابر اعمال بد کافران است. هر چند مترجم از علامت «!» همراه با ترکیب وصفی «اعمال بد» استفاده کرده است تا بتواند تفخیم را نشان دهد.

۴- شواهد قیاسی

۱- ﴿لِلرِّجَالِ نَصِيبٌ مِمَّا تَرَكَ الْوَالِدَانِ وَالْأَقْرَبُونَ وَلِلنِّسَاءِ نَصِيبٌ مِمَّا تَرَكَ الْوَالِدَانِ وَالْأَقْرَبُونَ مِمَّا قَلَّ مِنْهُ أَوْ كَثُرَ نَصِيبًا مَفْرُوضًا﴾ (نساء/۷)؛ «برای مردان، از آنچه پدر و مادر و خویشاوندان

از خود بر جای می‌گذارند، سهمی است و برای زنان نیز، از آنچه پدر و مادر و خویشاوندان می‌گذارند، سهمی خواه آن مال، کم باشد یا زیاد این سهمی است تعیین شده و پرداختنی.» (ترجمه مکارم شیرازی)

غرض بلاغی «كَثْرَ» در اینجا بزرگنمایی مسأله به حقوق ارث برای زنان است. هر چند مترجم از قید کثرت «زیاد» استفاده کرده است تا بتواند تفخیم را نشان دهد.

۲- ﴿وَمَنْ يُطِعِ اللَّهَ وَ الرَّسُولَ فَأُولَئِكَ مَعَ الَّذِينَ أَنْعَمَ اللَّهُ عَلَيْهِمْ مِنَ النَّبِيِّينَ وَ الصَّادِقِينَ وَ الشُّهَدَاءِ وَ الصَّالِحِينَ وَ حَسُنَ أُولَئِكَ رَفِيقًا﴾ (نساء/۶۹)؛ «و کسی که خدا و پیامبر را اطاعت کند، (در روز رستاخیز) هم‌نشین کسانی خواهد بود که خدا، نعمت خود را بر آنان تمام کرده از پیامبران و صدیقان و شهدا و صالحان و آن‌ها رفیق‌های خوبی هستند!» (ترجمه مکارم شیرازی)

غرض بلاغی «حَسَنَ» در این جا بزرگنمایی هم‌نشینی با خدا و اهل بیت (ع) است. هر چند مترجم از ترکیب وصفی «رفیق‌های خوب» همراه با علامت «!» استفاده کرده است تا بتواند تفخیم را نشان دهد.

۳- ﴿وَ إِنْ كَانَ كَبِيرَ عَلَيْكَ إِعْرَاضُهُمْ فَإِنْ اسْتَطَعْتَ فَإِنْ اسْتَطَعْتَ أَنْ تَبْتَغِيَ نَفَقًا فِي الْأَرْضِ أَوْ سُلْمًا فِي السَّمَاءِ فَتَأْتِيَهُمْ بِآيَةٍ وَ لَوْ شَاءَ اللَّهُ لَجَمَعَهُمْ عَلَى الْهُدَى فَلَا تَكُونَنَّ مِنَ الْجَاهِلِينَ﴾ (انعام/۳۵)؛ «و اگر اعراض آن‌ها بر تو سنگین است، چنانچه بتوانی نقبی در زمین بزنی، یا نردبانی به آسمان بگذاری (و اعماق زمین و آسمان‌ها را جستجو کنی، چنین کن) تا آیه (و نشانه دیگری) برای آن‌ها بیاوری! (ولی بدان که این لجوجان، ایمان نمی‌آورند!) اما اگر خدا بخواهد، آن‌ها را (به اجبار) بر هدایت جمع خواهد کرد. (ولی هدایت اجباری، چه سودی دارد؟) پس هرگز از جاهلان مباش!» (ترجمه مکارم شیرازی)

غرض بلاغی «كَبِيرَ» در این جا بزرگنمایی لجاجت مردم در به اسلام آوردن است. هر چند مترجم از قید کثرت «سنگین، مراد از آن بسیار زیاد است» استفاده کرده است تا بتواند تفخیم را نشان دهد.

۴- ﴿وَ أَنْزَلَ عَلَيْهِمْ نَبَأَ نُوحٍ إِذْ قَالَ لِقَوْمِهِ يَا قَوْمِ إِنْ كَانَ كَبِيرَ عَلَيْكُمْ مَقَامِي وَ تَذَكِيرِي بِآيَاتِ اللَّهِ فَعَلَى اللَّهِ تَوَكَّلْتُ فَأَجْمِعُوا أَمْرَكُمْ وَ شُرَكَاءَكُمْ ثُمَّ لَا يَكُنْ أَمْرُكُمْ عَلَيْكُمْ غَمَةً ثُمَّ اقضُوا إِلَيَّ وَ لَا تَنْظُرُونِ﴾ (یونس/۷۱)؛ «سرگذشت نوح را بر آن‌ها بخوان! در آن هنگام که به قوم خود گفت: «ای قوم من! اگر تذکرات من نسبت به آیات الهی، بر شما سنگین (و غیر قابل تحمل) است، (هر کار از دستتان ساخته است بکنید). من بر خدا توکل کرده‌ام! فکر خود و قدرت معبودهایتان را جمع کنید سپس هیچ چیز بر شما پوشیده نماند. (تمام جوانب کارتان را بنگرید) سپس به حیات من پایان دهید، و (لحظه‌ای) مهلت ندهید! (اما توانایی ندارید)» (ترجمه مکارم شیرازی)

غرض بلاغی «كَبِيرَ» در این جا بزرگنمایی لجاجت مردم در عدم پیروی از حضرت نوح

است. هر چند مترجم از قید کثرت «سنگین، مراد از آن بسیار سخت است» استفاده کرده است تا بتواند تفخیم را نشان دهد.

۵- ﴿خَالِدِينَ فِيهَا حَسُنَتْ مُسْتَقَرًّا وَمُقَامًا﴾ (فرقان/۷۳۷)؛ «در حالی که جاودانه در آن خواهند ماند چه قرارگاه و محل اقامت خوبی!» (ترجمه مکارم شیرازی)

غرض بلاغی «حَسُنَ» در این جا بزرگنمایی همنشینی با خدا و اهل بیت (ع) است. هر چند مترجم از از واژه «چه» همراه با علامت «!» استفاده کرده است تا بتواند تفخیم را نشان دهد.

۶- ﴿الَّذِينَ يُجَادِلُونَ فِي آيَاتِ اللَّهِ بِغَيْرِ سُلْطَانٍ أَتَاهُمْ كَبِيرٌ مَقْتًا عِنْدَ اللَّهِ وَعِنْدَ الَّذِينَ آمَنُوا كَذَلِكَ يَطْبَعُ اللَّهُ عَلَى كُلِّ قَلْبٍ مُنْكَبِرٍ جَبَّارٍ﴾ (غافر/۳۵)؛ «همان‌ها که در آیات خدا بی آنکه دلیلی برایشان آمده باشد به مجادله برمی‌خیزند (این کارشان) خشم عظیمی نزد خداوند و نزد آنان که ایمان آورده‌اند به بار می‌آورد این‌گونه خداوند بر دل هر متکبر جباری مهر می‌نهد!» (ترجمه مکارم شیرازی)

غرض بلاغی «كَبِيرٌ» در اینجا بزرگنمایی خشم خدا در برابر کافران است. هر چند مترجم از ترکیب وصفی استفاده کرده است تا بتواند تفخیم را نشان دهد.

۵- شواهد فاعل ضمیر مستتر

اگر فاعل مستتر باشد، نکره بعد از خود را به عنوان تمییز و منصوب تفسیر کند، مانند آیات زیر:

۱- ﴿وَإِذْ قُلْنَا لِلْمَلَائِكَةِ اسْجُدُوا لِآدَمَ فَسَجَدُوا إِلَّا إِبْلِيسَ كَانَ مِنَ الْجِنِّ فَفَسَقَ عَنْ أَمْرِ رَبِّهِ أَفَتَتَّخِذُونَهُ وَذُرِّيَّتَهُ أَوْلِيَاءَ مِنْ دُونِي وَهُمْ لَكُمْ عَدُوٌّ بِئْسَ لِلظَّالِمِينَ بَدَلًا﴾ (کهف/۵۰)؛ «به یاد آرید زمانی را که به فرشتگان گفتیم: «برای آدم سجده کنید!» آن‌ها همگی سجده کردند جز ابلیس -که از جن بود- و از فرمان پروردگارش بیرون شد آیا (با این حال) او و فرزندان او را به جای من اولیای خود انتخاب می‌کنید، در حالی که آن‌ها دشمن شما هستند؟! (فرمانبرداری از شیطان و فرزندان او را به جای اطاعت خدا) چه جایگزینی بدی است برای ستمکاران!» (ترجمه مکارم شیرازی)

غرض بلاغی «بئس» در این جا بزرگنمایی نافرمانی از امر خداست. هر چند مترجم از کلمه «چه» و علامت «!» استفاده کرده است تا بتواند تفخیم را نشان دهد.

۲- ﴿وَلَا تَتَّخِضُوا مَا نَحَحَ آبَاؤُكُمْ مِنَ النِّسَاءِ إِلَّا مَا قَدْ سَلَفَ إِنَّهُ كَانَ فَاحِشَةً وَمَقْتًا وَسَاءَ سَبِيلًا﴾ (نساء/۲۲)؛ «با زنانی که پدران شما با آن‌ها ازدواج کرده‌اند، هرگز ازدواج نکنید! مگر آنچه در گذشته (پیش از نزول این حکم) انجام شده است؛ زیرا این کار، عملی زشت و تنفرآور و راه نادرستی است.» (ترجمه مکارم شیرازی)

غرض بلاغی «ساء» در این جا بزرگنمایی عمل خلاف شرع است. اگرچه مترجم از کلمه ترکیب وصفی «راه نادرست» استفاده کرده است تا بتواند تفخیم را نشان دهد.

۳- ﴿خَالِدِينَ فِيهِ وَسَاءَ لَهُمْ يَوْمَ الْقِيَامَةِ حِمْلًا﴾ (طه/۱۰۱)؛ «در حالی که جاودانه در آن خواهند ماند و بد باری است برای آن‌ها در روز قیامت!» (ترجمه مکارم شیرازی)

غرض بلاغی «ساء» در اینجا بزرگنمایی شرایط جهنم است. اگرچه مترجم از کلمه ترکیب وصفی «بد باری» همراه با علامت «!» استفاده کرده است تا بتواند تفخیم را نشان دهد

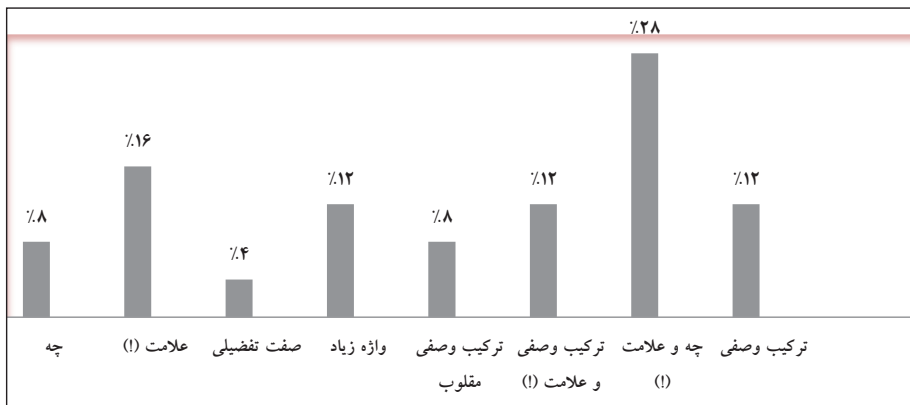
۴- ﴿إِنَّهَا سَاءَتْ مُسْتَقَرًّا وَمُقَامًا﴾ (فرقان/۶۶)؛ «مسلماً آن (جهنم)، بد جایگاه و بد محلّ اقامتی است!» (ترجمه مکارم شیرازی)

غرض بلاغی «ساء» در اینجا بزرگنمایی شرایط جهنم است. اگرچه مترجم از کلمه ترکیب وصفی «بد جایگاه» همراه با علامت «!» استفاده کرده است تا بتواند تفخیم را نشان دهد.

نتیجه‌گیری

پس از بررسی‌های انجام شده در ساختارهای نحوی افعال «مدح و ذم» مشخص شد که آیت‌الله مکارم شیرازی برای ترجمه این افعال در ساختارهای متفاوت، از واژه‌هایی نظیر: «چه»، «علامت «!»»، صفت تفضیلی، ترکیب‌های وصفی و مقلوب و به صورت انداک از واژگانی که بیان کثرت می‌کنند مانند «بسیار» استفاده کرده‌است. ایشان تلاش کرده‌اند تا از بهترین معادل برای ترجمه این افعال در نشان دادن اغراض بلاغی اعم از تفخیم و مبالغه استفاده کنند تا انتقال معنای آن در زبان فارسی «مقصد» مناسب با پیام زبان عربی «مبدأ» باشد و مخاطب بتواند درک صحیحی از آن به دست آورد. نتایج حاصل از این پژوهش نشان می‌دهد که مترجم اگرچه با استفاده زیاد از واژه «چه» و «!» در صدد نشان دادن حس هیجان و غلیان درونی موجود در جمله‌های عاطفی و نیز مبالغه و بزرگنمایی درون اسلوب مدح و ذم است ولی لازم به ذکر است که اگر از واژه‌هایی نظیر بسیار که نشان دهنده‌ی تفخیم و مبالغه می‌باشد استفاده می‌کرد ترجمه ارائه شده با بافت زبان مبدأ همگونی مناسب را پیدا می‌کرد.

نتایج حاصل از بررسی آیات نشان می‌دهد که:



كتابتنا

- قرآن كريم، ترجمه ناصر مكارم شيرازى
- ابن هشام، جمال الدين، ١٩٧٩: مغنى اللبيب عن كتب الاعراب، بتفقه الحاج سيد هادى بنى هاشمى، بيروت: تيريز سوق المسجد الجامع، الطبعة الخامسة.
- الثمانينى، عمر بن ثابت، ٢٠٠٢: الفوائد والقواعد، دراسة و تحقيق: الدكتور عبد الوهاب محمود الكحلّة، بيروت: موسسة الرسالة، الطبعة الاولى.
- أحمد قاسم، محمد، ٢٠٠٢: القواعد الجامعة صرفا و نحوا و أساليب، لبنان: موسسة الحديثة للكتاب طرابلس.
- الانطاكى، محمد، ١٣٨٤: المنهاج فى القواعد و الاعراب، ايران: انتشارات ناصر خسرو، الطبعة السادسة.
- أنبارى، سعيد، ٢٠٠٤: اسرار العربية، حققه محمد بهجة البيطار و عاصم بهجة البيطار، دمشق: دار البشائر، الطبعة الثانية.
- أبى الفداء، محمد، ٢٠٠٥: الكناش فى نحو و التصريف، دراسة و تحقيق الدكتور جودة مبرول محمد، القاهرة: مكتبة الآداب، الطبعة الثانية.
- ابن هشام و يحيى الدين بن عبد الحميد، ٢٠٠١: سبيل الهدى على شرح قطر الندى و بل الصدى، حققه: عبد الجليل العطا البكرى، دمشق: مكتبة دار الفجر، الطبعة الاولى.
- بهاء الدين عبدالله، ابن عقيل، ١٣٨٤: شرح ابن عقيل، تحقيق: محى الدين عبد الحميد، ايران: لقاء قم، چاپ سوم.
- الحمصى، محمد طاهر، ٢٠٠٣: من النحو المبانى الى نحو المعانى، دمشق: دار سعد الدين، الطبعة الاولى.
- سعد الدين، عبد المحسن، ٢٠٠٨: البيان فى قواعد و الاعراب، دمشق: دار طلاس، الطبعة الثالثة.
- عبد الرحمن، سيوطى، ١٣٨٩: الديجة المرضيه، تحقيق: السيد قاسم الحسينى، ايران: منشورات دار الحكمة قم، الطبعة الثانى عشر.
- عباس، حسن، ١٩٦٦: نحو الوافى، دار المعارف اسلامى، ايران، تهران: انتشارات ناصر خسرو، چاپ چهارم.
- عيد، محمد، ٢٠٠٥: النحو المصنّف، قاهرة: ناشر عالم الكتب، الطبعة الاولى.
- عبد الروف، سعد، ١٩٦٠: حاشية الصّبّان على شرح الدشمونى، قاهرة: المكتبة التوفيقية.
- غلابينى، مصطفى، ٢٠٠٧: جامع الدروس العربية، عرض و تطبيق، اردن: دار المناهج للنشر و التوزيع، الطبعة الاولى.
- الفضلى، عبدالهادى، ٢٠٠٨: مختصر النحو، بيروت: دارو مكتبة الهلال، الطبعة الثامنة عشرة.
- مبرد، ابو عباس محمد بن زيد، ١٩٩٩: المقتضب، تحقيق حسن حمد، بيروت: دار الكتب العلمية.
- مطر جى، محمد، ٢٠٠٠: فى النحو و تطبيقاته، بيروت: دار النهضة العربية، الطبعة الاولى.

Bibliography

- The Holy Quran, translated by Nasser Makarem Shirazi
- Ibn Hisham, Jamal al-Din, 1979: Mughni al-Labib on the books of the Arabs, with the Hajj sect, Sayyid Hadi Bani Hashemi, Beirut: Tabriz
- Al-Thumani, Omar Ibn Thabit, 2002: Benefits and Rules, Studies and Research: Dr. Abdul Wahab Mahmoud Al-Kahla, Beirut: Al-Risalah Institute, First Edition.
- Ahmad Qasim, Mohammad, 2002: The rules of the community alone and its syntax and methods, Lebanon: Hadith Institute for the Tripoli Book.
- Al-Antaki, Mohammad, 2005: Al-Minhaj Fi Al-Qawa'id wa Al-Arab, Iran: Naser Khosrow Publications, Sadsa Printing.
- Anbari, Saeed, 2004: Secrets of Arabia, the truth of Muhammad Bahjat al-Bitar and

- Asim Bahjat al-Bitar, Damascus: Dar al-Bashair, second edition.
- Abi Al-Fida, Muhammad, 2005: Knowledge in syntax and classification, study and research by Dr. Jude Mabroul Muhammad, Cairo: School of Etiquette, second edition.
 - Ibn Hisham and Yahya al-Din ibn Abd al-Hamid, 2001: Sabil al-Huda on the explanation of Qatar al-Nindi and Bel al-Sadd, jurisprudence: Abdul Jalil al-Ata al-Bakri, Damascus: Dar al-Fajr School, first edition.
 - Baha'u'llah Abdullah, Ibn Aqeel, 2005: Sharh Ibn Aqeel, Research: Mohi-ud-Din Abd al-Hamid, Iran: Meeting of Qom, third edition.
 - Al-Homsi, Mohammad Tahir, 2003: From grammar to meanings, Damascus: Dar Saad al-Din, first edition.
 - Saad al-Din, Abdul Mohsen, 2008: Statement in the rules and the Arabs, Damascus: Dar al-Talas, third edition.
 - Abdul Rahman, Siouti, 1389: Al-Bahja Al-Marzieh, research: Al-Sayyid Qasim Al-Husseini, Iran: Publications of Dar Al-Hikma, Qom, second edition.
 - Abbas, Hassan, 1966: Nahwalwafi, Islamic Encyclopedia, Iran, Tehran: Naser Khosrow Publications, fourth edition.
 - Eid, Muhammad, 2005: Al-Nahw al-Musfi, Cairo: Publisher of the World of Books, first edition.
 - Abd al-Rawf, Sa'd, 1960: The Pattern of Patience on the Explanation of Enmity, Cairo: The Successful Library.
 - Ghalabini, Mustafa, 2007: Comprehensive Arabic courses, width and adaptation, Jordan: Manuals for Publishing and Distribution, first edition.
 - Al-Fadhli, Abdul Hadi, 2008: Summary of grammar, Beirut: Dar Maktab al-Hilal, the twentieth edition.
 - Mubarad, Abu Abbas Muhammad bin Zayd, 1999: Al-Muqtasib, research by Hassan Hamad, Beirut: Dar al-Kitab al-Alamiya.
 - Mutarji, Mohammad, 2000: In its structure and application, Beirut: Dar Al-Nahda Al-Arabiya, first edition.